



عنوان «آدم بدها» طبقه بندی کرد و با همه آنها جنگید.

مشکل از اینجا ناشی می شد که مقامات امریکایی کمترین درکی از جامعه افغانستان نداشتند. پس از بسته شدن سفارت امریکا در کابل در ۱۹۸۹ معدودی از مقامات امریکایی افغانستان را از نزدیک دیده بود و عدم فهم تاریخ و پیچیدگی های قومیتی و مذهبی جامعه افغانستان، سبب شده بود تا آنها ساده ترین راه را انتخاب کنند: تقسیم مردم افغانستان به دو گروه «آدم خوب ها» و «آدم بدها». هرکس تمایل داشت با القاعده و طالبان مبارزه کند جزو آدم خوب ها بود و اهمیتی نداشت که او کیست. سیا سرکیسه را شل کرد و جنایتکاران، قاچاقچیان مواد مخدر و کمونیست های سابق را به خدمت گرفت. امریکایی ها البته همانقدر در شناخت دشمنان هم دچار مشکل بودند. مایکل مترینکو، رئیس بخش سیاسی سفارت امریکا، تنها کسی بود که شناخت اندکی از فرهنگ افغانستان داشت و می توانست با آنها با زبان مادری صحبت کند. او می گفت: «هرکس می خواست رقیبش را در جنگ قدرت، تصاحب زمین یا اختلاف تجاری از بین ببرد به امریکایی ها می گفت: او طالب است.» مسأله دیگر این بود که تشخیص نیروهای القاعده و طالبان از مردم عادی دشوار بود و سربازان امریکایی در عمل نمی توانستند دوست را از دشمن تشخیص بدهند. یک افسر تکنگذار دریایی در قندهار می گفت: «بچه ها می گفتند طالبان دارد به ما تیراندازی می کند، از کجا باید می فهمیدیم که آنها طالبان اند؟ شاید فقط گروهی محلی بودند که از دست ما عصبانی بودند.» همچنین ژنرال اریک اولسون، فرمانده لشکر ۲۵ پیاده نظام در جنوب افغانستان می گفت: «بیشتر نیروهای متخاصم به ما روستاییان ساده دل بودند.»

عدم شناخت دشمن، سبب شد تا امریکا در دسامبر ۲۰۰۱ یک فرصت طلایی را برای

سال ۲۰۰۵، دختری افغان در خرابه ها بازی می کند. از افغانستان جنگ زده تنها یک ویرانه باقی مانده...